

درباره فیلسوفان و فیلسوف‌نمایان در ایران

www.drmahmoudi.com

مقدمه

به‌تازگی از طبقات بالای برخی نهادهای رسمی کشور با نام‌های علمی و فرهنگی، دگرباره قصه قدیمی فیلسوف‌سازی و فلسفه‌بافی به‌گوش می‌رسد. این مراکز یا درک درستی از معنی فیلسوف و نظریه فلسفی ندارند و یا مأموریت آنان ساختن کلبه‌های کاغذی بی‌بنیان بر روی آب است. گمان خطا آن است که با تبلیغات رسمی رسانه‌ای می‌توان اشخاصی را به صدر مصطبه فیلسوفی و صاحب نظریه فلسفی نشانده. متأسفانه یکی از بدآموزی‌های رایج در روزگار ما، قلب معانی اصطلاحات و تعاریف است. تکرار این عادت مذموم، نشانه پریشانی فکری و بلبشو در جامعه بحران‌زده ایران است. اما اگر به‌عمد کسانی دست به این عمل نکوهیده بزنند، چیزی جز خیانت به دانش و فرهنگ کشور نیست. از واژه‌هایی که قربانی این بازی زشت گشته‌اند، به کاربردن صفت «فیلسوف» برای برخی افراد است، با اغراض سیاسی و معرفی و تبلیغ نوشته‌های آنان به‌عنوان «نظریه فلسفی». این ترفند، هم ذهن دانشجویان و اهل مطالعه را آشفته می‌کند، هم موجب بدآموزی در جامعه می‌شود. افرون براین‌ها، بعید نیست که امر را بر آنان که «فیلسوف» می‌خوانندشان نیز مشتبه سازد.

در این نوشتار می‌کوشم به دو پرسش به‌قرار زیر به اجمال پاسخ دهم:

۱. فیلسوف کیست؟

۲. نظریه (Theory) چیست؟

یکم. «فیلسوف» کیست؟

فیلسوف که واژه لاتینی آن *Philosophus* و معادل انگلیسی آن *Philosopher* است، دو معنی اصلی دارد:

۱. فیلسوف به معنی «دوستدار حکمت»

در این معنی، تعریف‌های مشابهی در فرهنگ‌های لغت علمی و معتبر ملی و بین‌المللی آمده است. به‌عنوان نمونه، علی اکبر دهخدا در لغت‌نامه، فیلسوف را این‌گونه معنی کرده است: «مخفف فیلاسوف است که دوستدار حکمت باشد به لغت یونانی. (برهان). مُعَرَّب از فیلسوفوس یونانی به معنی دوستدار حکمت.

کسی که فلسفه داند.» فرهنگ لغت دانشگاهی مریام وبستر، در تعریف فیلسوف آورده است: «(۱) کسی که جوای حکمت یا روشنگری است؛ عالم، متفکر. این تعریف برای نخستین بار در سده چهاردهم میلادی مطرح شده است. (۲) دانشجوی فلسفه.» دایره‌المعارف بریتانیکا در معرفی فیلسوف می‌نویسد: «کسی که به مطالعه ایده‌هایی در مورد دانش، حقیقت، ماهیت و معنای زندگی و غیره می‌پردازد؛ کسی که به مطالعه فلسفه می‌پردازد.»

براین اساس، فیلسوف به معنی دوستدار و جوای حکمت، اندیشمند، دانشجوی فلسفه و در پی دانش‌اندوزی، کشف حقیقت و مطالعه فلسفه است.

۲. فیلسوف به معنی «نظریه پرداز»

فرهنگ عمید در این معنی آورده است: «کسی که نظریه‌ای فلسفی را ارائه دهد یا دانش کامل درباره فلسفه داشته باشد.» در فرهنگ لغت دانشگاهی مریام وبستر، معنی دوم فیلسوف در این گزاره آمده است: «بیان‌کننده یک نظریه در حوزه خاصی از تجربه.» در معنی دوم، افزون بردار بودن معنی اول، با فیلسوف به عنوان صاحب «نظریه» روبه‌رو می‌شویم. فیلسوف به معنی نظریه‌پرداز، شخصی است نواندیش و نوآور که یک دستگاه فلسفی را برشالوده‌هایی همانند معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی، در موضوعی خاص می‌آفریند و ارائه می‌کند.

دوم. «نظریه» چیست و «نظریه پرداز» کیست؟

پیش از پرداختن به چیستی نظریه و کیستی نظریه‌پرداز، با ذکر نمونه‌هایی به وصف اشخاصی بپردازیم که نظریه‌پرداز نیستند.

۱. این که فردی درس خوانده، به شرح، تحلیل و نقد متن یا موضوعی دست‌بزند و یا دیدگاه‌های خود را نیز به آن بیفزاید، نامش نظریه‌پردازی نیست.

۲. این که تعلق خاطر به یک موضوع خاص مانند، فرهنگ، الهیات، اخلاق، تاریخ و سیاست، نویسنده‌ای را برانگیزد که درباره آن‌ها مقاله‌ها و کتاب‌هایی بنویسد و منتشر کند، ممکن است کار او پژوهشی و روشمند باشد، اما نظریه‌پردازی نیست.

۳. ممکن است صاحب‌نظری در پژوهش‌های خود موفق به ابداع «مفهوم» (Concept) شود؛ مفهومی یا مفهوم‌هایی نو و دارای معانی ژرف که در جغرافیای دانش مقام گیرد و ادبیات مربوطه را غنا و فرهی بخشد. این تلاش نواندیشانه، بسیار مبارک، ارزشمند و در سپهر اندیشه‌های بشری کارساز است. با این همه، باید دانست که ابداع مفهوم‌ها، فقط از لازمه‌های کار یک نظریه‌پرداز است و نه خلق یک نظریه.

۴. شمار اندکی از استادان بزرگ فلسفه را می‌توان یافت که در موضوعی خاص دست به نوآوری زده و دیدگاه بدیعی را در نوشته‌های خویش بازتاب داده‌اند. این نگرش فلسفی با استقبال اهل نظر مواجه شده و مورد بحث و نقادی قرار گرفته است. آشکار است که این تلاش و نوآوری درخور تأمل، بهره‌گیری و تحسین است و ممکن است برخی گره‌های فروبسته نظری را بگشاید و در مباحث فلسفی به کار آید. بدیهی است که این استادان نوآور را نمی‌توان نظریه‌پرداز نامید.

۵. نمونه‌ای عجیب و نوظهور نیز در ایران دیده شده است که «یکی داستانی است پُرآب چشم». قصه پُرغصه این است که طی دهه‌های اخیر، افرادی با مراجعه به نهادی دولتی و پُرکردن فرم‌های مربوطه، قراردادی برای نوشتن یک نظریه منعقد می‌کنند، با این قید که در زمانی معین، «نظریه» خود را حسب مفاد قرارداد آماده کنند، تحویل دهند و در صورت تأیید، از حمایت‌های مستقیم، غیرمستقیم، یارانه‌ای، صدور گواهی نظریه‌پردازی، دریافت جایزه و فرصت‌های علمی و مطالعاتی و مانند این‌ها برخوردار شوند. نام این کار دولتی را هرچه بگذاریم، «نظریه‌پردازی» نیست.

در درازنای تاریخ، فیلسوفان و اندیشمندان صاحب نظریه، فارغ از تشکیلات، بروکراسی، آیین‌نامه، نام‌نویسی، عقد قرارداد و دریافت حق‌النظریه، در فضایی آزاد، غیرملتمزم و مستقل، نظریه‌پردازی کرده‌اند. آفرینش نظریه‌ها امری سفارشی، حکومتی و دستوری نیست. برون‌داد چنین رویکردی، هرچه باشد، در عداد نظریه قرار نمی‌گیرد. مانند آن است که حکومتی به بعضی از شاعران، نویسندگان و تاریخ‌نویسان، سفارش ساختن شعر، داستان و تاریخ بدهد. نتیجه این کار دستوری و سفارشی، شعرسازی، داستان‌سازی و تاریخ‌سازی است و حاصل آن به درد عبرت روزگار و اداره آمار می‌خورد، نه اقبال شهروندان دانش‌آموخته، فرهنگ‌ور، فرهیخته و ادب‌شناس.

اکنون با این پرسش می‌پردازیم که نظریه چیست؟ نظریه ساخته نمی‌شود، بلکه «آفریده» می‌شود. نظریه سفارش‌بردار و موضوع معامله و دادوستد نیست. نظریه، برون‌داد و ابداع اندیشه یک متفکر است در سامانه‌ای واجد شبکه‌ای به هم پیوسته از مفهومی‌ها و دارای همبستگی درونی منطقی؛ چه نظریه در دانش‌های تجربی، چه علوم نظری. نظریه، پاسخ به پرسش‌های عصری و آفریدن جهانی نو برای اصحاب دانش و اندیشه است تا به مرور زمان، به اندیشه‌وران و نهادهای علمی معرفی شود و مورد سنجش و نقادی قرارگیرد. پس از آن، ممکن است به مرور زمان، زمینه‌ها و بسترهای لازم در جهت به‌کارگیری آن به‌منظور دگرگون کردن زیست بشری و تأسیس ساختارهای نوآئین برای مردمان فراهم آید.

رساله *لویاتان* توماس هابز نمونه‌ای از نظریه فلسفی است که موضوع آن «نظریه دولت» (Theory of State) است. متن این نظریه با عنوان «درباره انسان» آغاز می‌شود. این رساله به ساختار جامعه و حکومت مشروع می‌پردازد و به‌عنوان یکی از نخستین و تأثیرگذارترین نمونه‌های نظریه قرارداد اجتماعی شناخته شده است. براساس این نظریه، مردم بین خود قراردادی می‌گذارند و همصدا می‌شوند که کثیری از حقوق

خویش را به فرمانروا واگذارند تا با عبور از وضع طبیعی - که به سرعت به وضعیت جنگی تبدیل می‌شود - گام در وضع مدنی و برپایی حکومت انتخابی بگذارند. لویاتان در طول جنگ داخلی انگلستان (۱۶۵۱-۱۶۴۲) نوشته شده و جنگ و ناامنی در خلق نظریه‌های تأثیرگذار بوده است. از این رو، فرمانروا در نظریه سیاسی او، اختیارات فراوان دارد و می‌توان او را حاکم مطلق نامید.

براساس آنچه گفته‌آمد، نظریه نه پروژه‌ای سفارشی است، نه تألیف و گردآوری نوشته‌های دیگران است، نه سرهم‌بندی انگاره‌های ذهنی وهم‌آلود است، و نه سرقت ادبی و نشر آن با هدف گرفتن «ترفع» و «ارتقاء» در دیوانسالاری دانشگاهی. نظریه در بستری آزاد، خردمندانه و در فرایندی دیالکتیکی آفریده می‌شود. فیلسوف با نظریه‌پردازی، به سروسامان گرفتن وضع زندگی شهروندان کشورش، به بهبود زیست‌بوم شهروندان جهان، به‌ویژه به آزادی، عدالت، صلح و توسعه مردمان در جای‌جای سیاره زمین می‌اندیشد. در کار دشوار و طاقت‌سوز خلق نظریه از سوی فیلسوفان جهان، انگیزه‌های فایده‌گرایانه مانند رسیدن به شهرت، جاه و مقام و ثروت جایی ندارد. کارنامه اکثر فیلسوفان بزرگ از وارستگی، عزت نفس، اخلاق‌مداری، بلندنظری و سخت‌کوشی آنان حکایت می‌کند.

فیلسوفان نظریه‌پرداز، از دیرباز اندک‌شمار بوده‌اند. به عنوان نمونه، در طول یک سده تعداد «نظریه‌ها» به معنی واقعی کلمه در موضوع‌های علوم انسانی، به ندرت از شمار انگشتان دو دست تجاوز کرده‌اند. ذکر نام چند فیلسوف نام‌آور به عنوان مصداق، موضوع را روشن‌تر می‌کند. نخست، در ایران دوره اسلامی، که از ابونصر فارابی (۳۳۹-۲۵۹)، شهاب‌الدین یحیی سهروردی (۵۸۷-۵۴۹)، بوعلی سینا (۴۲۸-۳۷۰) و صدرالدین شیرازی (۱۰۴۵-۹۷۹) می‌توان نام برد. نظریه‌های این فیلسوفان به ترتیب به این نام‌ها شناخته شده‌اند: نوافلاطونی (فارابی)، حکمت اشراق / حکمت خسروانی (سهروردی)؛ حکمت سینوی (بوعلی سینا) و حکمت متعالیه (صدرالدین شیرازی). دوم، دوران روشنگری (Enlightenment) اروپا که از میانه‌های سده هفدهم تا پایان سده هجدهم را دربرمی‌گیرد. می‌توان نام شماری از برجسته‌ترین فیلسوفان این دوره را ذکر کرد؛ مانند توماس هابز، جان لاک، باروخ اسپینوزا، ایمانوئل کانت، شارل دو مونتسکیو، ژان ژاک روسو و دیوید هیوم.

در ایران، با «حکمت‌متعالیه» صدرالدین شیرازی در دوره صفویه، نظریه‌پردازی فیلسوفانه به پایان رسید. پس از وی، آنچه در نوشته‌های فلسفی می‌توان یافت، شامل گردآوری، تصحیح، طبع، شرح و تحشیه پاره‌ای از رساله‌های فلسفی است و در بهترین حالت، نقد آن‌ها، به نثر و نظم. درباره دلایل و علت‌های این رکود و سترونی خسارت‌بار، شماری از اهل نظر به جست‌وجو و کنکاش پرداخته‌اند.

کژراهه‌ای که در دهه‌های اخیر کسان و نهادهایی در ایران به آن گام نهاده‌اند و بستر آن، اغراض و آمال سیاسی است، تلاش بی‌حاصل در فیلسوف‌بازی و فلسفه‌سازی است. گمان کرده‌اند که با پروپاگاندا از طریق رسانه‌ها، اشخاصی را که در بهترین حالت مدرس متوسط برخی متون درسی فلسفی مانند تاریخ

فلسفه کاپلستون بوده اند، به عنوان فیلسوف و نظریه پرداز می توان جا انداخت. ممکن است افرادی در معنی نخست فیلسوف، یعنی دوستدار حکمت، به عنوان مدرس، پژوهشگر، مترجم و دانشجو طبقه بندی شوند، اما در معنی دوم، یعنی صاحب نظریه و دستگاه فلسفی، جایی برای ورود آنان وجود نداشته باشد. نظریه فلسفی که صاحب آن را در کنار فیلسوفان نظریه پرداز قرار می دهد، چونان مُشک است و می دانیم که: «مشک آن است که خود ببوید، نه آن که عطار بگوید.»

اگر با ترک عادت ساخت و ساز فیلسوف نماها و فلسفه بافی ها، از نواختن طبل های توخالی دست برداریم، فروتنی پیشه کنیم، حد خود را بشناسیم، «به قدر وسع بکوشیم»، نان از عمل خویش خوریم و منت ارباب قدرت نکشیم، می توانیم به مرزهای خردمندی، اخلاق، دانش و نواندیشی نزدیک شویم.

کانال تلگرام سید علی محمودی:

@Drmahmoudi7

وبسایت سید علی محمودی:

www.drmahmoudi.com

تیرماه ۱۴۰۲